

بررسی تطبیقی صنعت التفات در قرآن

بهنام آذین^۱

منصور قابشی^۲

چکیده:

در کار تحقیقی حاضر تلاش شده است دانش آموخته صرفاً به مرحله فراگیری معلومات توجه نداشته باشد و مرحله کاربردی سازی را جزئی لازم و ضروری از سیر تحصیلی خود بی حساب آورد و همچنین تلاش شده است با بررسی مثال های متنوع دانش آموخته ترس مواجهه شدن با مثال های خارج از کتاب درسی را از خود دور کند و آمادگی روانی برای اینکه خود تواند مطالب را پیاده کند در او ایجاد شود. در این نوشته کارکرد صنعت التفات را در قرآن با نگاهی تفسیری- بلاغی بررسی کرده و نکات خاص این مبحث را به قدری مورد واکاوی قرار داده ایم.

کلید واژه:

بررسی_ نکات_ التفات_ تفسیر_ بلاغت

^۱ طلبه ی پایه نهم مدرسه آیت الله بهجت - قم مقدس
^۲ استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم

مرحله کاربردی سازی علوم مرحله‌ای تکمیل‌کننده در فرایند تحصیلی شناخته می‌شود، تکمیل‌کننده بودن این مرحله از آن جهت قابل تبیین است که تا این مرحله به سرانجام نرسد نمیتوان از معلومات حاصله بهره‌برداری لازم را داشت و اساساً آن علم برای متعلم مثمر ثمر واقع نمی‌شود. در علوم ادبی نیز این قاعده باید رعایت شود و پس از طی شدن مرحله فراگیری مباحث تئوری دانش آموخته باید خود را وارد مرحله پیاده‌سازی مسموعات و ملکه کردن آن کند، این نکته که علوم ادبی از جمله علوم زمان بر و نیازمند به نهادینه شدن هستند، ضرورت بحث کاربردی سازی را دوچندان می‌کند اما درون همین مرحله، مقدماتی را باید طی کرد مثلاً از آنجا که کتاب درسی در حد کافی به دلیل عدم مجال لازم نمی‌تواند به مثال‌های مختلف و متنوع پردازد و بیشتر مباحث آن ناظر به همان مباحث تئوریست لذا این خلأ که دانش آموخته زوایای مختلف یک مطلب را در مثال‌ها مشاهده و بررسی نمی‌کند، مشهود است. از همین رو محصل باید رجوع به مکتوباتی که به این مقوله می‌پردازند را بر خود لازم بداند تا چهار لای مطلب را فراگیرد. ضمناً در طول همین فرآیند، آن احساس ترس مواجه شدن با مثال‌های کتب غیر درسی نیز، رفع خواهد شد. در این مقاله با نگاهی تفسیری-بلاغی به بررسی کارکردهای صنعت التفات می‌پردازیم و نکات خاص این مبحث بلاغی را که خداوند در قرآن لحاظ کرده است از نظرها می‌گذرانیم.

فصل اول: کلیات و مفاهیم

گفتار اول: مفهوم لغوی التفات

در لغت التفات از ریشه لغت اشتقاق شده است لغت وجهه عن شی ای منصرف کردن از چیزی.^۳

التفات مطاوعه ی لغت و به معنای روی گرداندن و منصرف شدن است، این ماده به همین معنا در قرآن استعمال شده است «ولایلتفت منکم احد الا امرأتک»^۴

گفتار دوم: معنای اصطلاحی التفات

التفات یعنی تغییر دادن تعبیر مناسب با مقتضای حال ظاهری به تعبیری که خلاف حال ظاهری است و شنونده نیز شنیدن آن را از متکلم توقع ندارد، با قید «خلاف انتظار شنونده» مثالهایی همچون «مثال انا زید و انت عمر خارج می شود زیرا در این جمله سامع می داند متکلم در مقام معرفی است و ضمیر باید تغییر یابد لذا خلاف انتظار نیست»^۵

گفتار سوم: التفات در نگاه سکاکی و جمهور

التفات در نگاه سکاکی لزوماً برای ظهور احتیاج به دو تعبیر ندارد، به بیانی دیگر هرگاه متکلم خلاف مقتضای حال ظاهری خطاب ضمیری را به کار ببرد التفات رخ داده است خواه در بدو شروع به تکلم باشد و یا شروع با تعبیری مناسب با مقتضای حال و بعد تغییر. التفات در نگاه جمهور اخص از التفات مد نظر سکاکی است و این صنعت را جمهور زمانی می توانند نشان دهند که تغییری در تعبیر کلام رخ داده باشد و ضمیر مقتضای حال ظاهری به ضمیر خلاف تغییر داده شود.

^۳ العین ماده لغت

^۴ هود ۸۱

^۵ دروس فی البلاغه ج ۲ ص ۵۴

گفتار چهارم: اغراض صنعت التفات

هدف از التفات این است که در گفتار هنرنمایی شود و خطاب رنگارنگ گردد تا شنونده از یکنواختی سخن خسته نشود، به نشاط آید و به گوش دادن بیشتر سخن کشانده شود چون برای هر تازه‌ای لذتی است. برای بعضی از محل های التفات لطافت های معنایی و نکته های دیگر نیز هست که ملاک درک آن ذوق سلیم است. تعدادی از این گونه معانی را در فصل سوم بررسی خواهیم کرد

فصل دوم: اقسام التفات

قسم اول: گرایش به ضمیر خطاب از متکلم

درآیه «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۶

بر اساس قاعده باید می گفت «الیه ارجع».

قسم دوم: گرایش به ضمیر غایب از متکلم

درآیه «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۷

به جای من رحمتی از رحمت الله استفاده شده است.

قسم سوم: گرایش به متکلم از خطاب

درآیه «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»^۸

به جای ان ربکم از ان ربی استفاده شده است.

^۶ یس ۲۲

^۷ زمر ۵۳

^۸ هود ۹۰

قسم چهارم: گرایش به غایب از خطاب

درآیه « رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ »

به جای انک دوم از ان الله استفاده شده است.

قسم پنجم: گرایش به تکلم از غایب

درآیه « وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا »

بجای انزل از انزلنا استفاده کرده.

قسم ششم: گرایش به خطاب از غیبت

درآیه « وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ »^۱

بجای «لا تعبدون» از «لا تعبدون» استفاده کرده.

قسم هفتم: گرایش به فعل امر از فعل ماضی

درآیه « قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ »^۲

بجای «امر باقامه و جوهکم» از «اقیموا» استفاده کرده.

^۹ آل عمران ۹

^{۱۰} فرقان ۴۸

^{۱۱} بقره ۸۳

^{۱۲} اعراف ۲۹

قسم هشتم: گرایش به فعل امر از فعل مستقبل

در آیه « قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ^{۱۳}»

به جای «اشهدکم» از «اشهدوا» استفاده شده است.

قسم نهم: گرایش به فعل مستقبل از ماضی

در آیه «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ^{۱۴}»

فرموده است «تثیر» در حالی که ماقبل آن ماضی است.

قسم دهم: گرایش به فعل ماضی از مستقبل

در آیه « وَ يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ آتُوهُ دَاخِرِينَ^{۱۵}»

استفاده از فعل ماضی بعد از فعل مستقبل «ینفخ».

فصل سوم: بررسی نکات خاص التفات

۱- «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^{۱۶}»

در این آیه التفات داریم، آنجا که فرموده: " بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا " زیرا در آغاز کلام خدا را غایب گرفته و در اینجا به صورت متکلم آورد و گفت: " مبارک کردیم پیرامون آن را " و دوباره خدای را غایب گرفته فرمود: " او شنوا و بینا است " و وجه آن این است که خواست بدین معنا اشاره کند که این اسراء شبانه و آثار مترتب بر آن یعنی نشان دادن آیات امری بوده که از ساحت عظمت و کبریایی و موطن عزت و

^{۱۳} هود ۵۳

^{۱۴} فاطر ۹

^{۱۵} نمل ۸۷

^{۱۶} اسراء ۱

جبروت حق تعالی صادر شده، و در آن سلطنت عظمای او به کار رفته، و خداوند با آیات کبرای خود برای او تجلی کرده است و اگر این التفات به کار نمی رفت و گفته می شد: "لیریه من آیاته" تا از آیات خود به او نشان دهد و یا تعبیر دیگری نظیر آن می کرد این نکته حاصل نمی شد. (طباطبایی، جلد ۱۳، ص ۷)

۲- «وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلاً»^{۱۷}

در این جمله التفاتی به کار رفته، و آن را التفات از تکلم با غیر (ما) به تکلم تنها (من) است اول فرمود: "ما قرار دادیم" پس از آن فرمود: "غیر من را وکیل نگیرید" و وجه آن بیان این نکته است که در اول به منظور تعظیم و همچنین به منظور حفظ وحدت سیاق، به صورت تکلم با غیر، آورده شد و اشکالی هم وارد نمی شد و اما اگر در دومی هم به همین صورت می آورد و می فرمود: "بغیر ما وکلایی نگیرید" شنونده خیال می کرد که خدایان متعددند و این با توحیدی که خود سیاق در مقام اثبات آنست مناسب نبود به همین جهت در خصوص این جمله از سیاق قبل صرف نظر نموده و جمله را به صیغه تکلم تنهایی آورد. (طباطبایی، جلد ۱۳، ص ۴۷)

۳- «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرِ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^{۱۸}

در این آیه شریفه التفات لطیفی از غیبت به تکلم با غیر به کار رفته، (با اینکه قبلاً همه جا می فرمود اوست که چنین و چنان کرد) در اینجا میفرماید: "ما برتری دادیم بعضی را بر بعضی در اکل" و بعید نیست نکته آن این باشد که سبب حقیقی را با کوتاهترین بیان معرفی کند، گویا کسی گفته است بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر برتری دارند، و سبب این برتری جز خدای سبحان کسی نیست، آن گاه خود گوینده خود را معرفی نموده، و با صیغه تکلم مع الغیر که تعظیم را می رساند اظهار کند که خود اوست آن سببی که دانشمندان در جستجویش هستند، و سایر اسباب همگی بسوی حضرت وی منتهی می گردند، آن گاه تمامی این مطالب را مختصر کرده و فرمود: ما برتری دادیم بعضی را بر بعضی. (طباطبایی، جلد ۱۱، ص ۴۰۱)

^{۱۷} اسراء ۲

^{۱۸} رعد ۴

۴- "وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ..."

در این آیه به غیبت عدول شده است. قبل از این جمله، خود خدا گوینده بود، و می فرمود: ما به عیسی چنین و چنان دادیم، ولی در آیه مورد بحث خدای سبحان غایب فرض شده، می فرماید: "و اگر خدا بخواهد ..."، این التفات از این جهت است که مقام آیه، مقام اظهار این نکته است، که مشیت و اراده ربانی شکست ناپذیر است، و قدرت او بطلان بردار نیست. و خلاصه، صفت الوهیت، صفتی است که با مقید بودن قدرت منافات دارد، و ایجاب می کند به هر دو طرف ایجاب و سلب تعلق گیرد، چون آن مقام، چنین مقامی بود، لازم شد که صفت متعالیه الوهیت او یعنی کلمه "الله" ذکر شود، لذا فرمود: "وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ..."، و فرمود: "و لو شئنا ما اقتتل". (طباطبایی، جلد ۲ ص ۴۹۰)

۵- «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ: أَسْلِمُ قَالَ: أَسْلَمْتَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۹}

در این آیه التفاتی از تکلم بسوی غیبت بکار رفته، برای اینکه در ابتداء فرمود: (ما او را اصطفاء کردیم)، و بعد می فرماید: (چون پروردگارش بدو گفت)، با اینکه جا داشت بفرماید: (و چون بدو گفتیم)، و التفات دیگری از خطاب بسوی غیبت بکار رفته، برای اینکه کلام ابراهیم را اینطور حکایت می کند، که گفت: (من اسلام آوردم برای رب العالمین) با اینکه جا داشت بگوید: (پروردگارا من اسلام آوردم برای تو).

حال ببینیم چه نکته ای باعث این دو التفات شده؟

اما التفات اولی نکته اش اینست که خواسته است اشاره کند به اینکه آنچه پروردگار باو فرموده، سری بوده که پروردگارش با او در میان نهاده، و در مقامی نهاده که مقام خلوت بوده، چون همیشه میانه شنونده و گوینده یک اتصالی هست، که وقتی گوینده غایب میشود آن اتصال بهم میخورد، و مخاطب از آن مقامی که داشت در حقیقت بریده میشود و یا به عبارتی در حقیقت میانه او و گوینده، و سخنی که با وی در میان داشت، پرده ای می افتد، و بهمین جهت خدای تعالی وقتی قصه را برای پیامبر اسلام حکایت می کند می فرماید (و چون پروردگارش باو گفت چنین و چنان) تا برساند آنچه گفته از اسراری بوده که جای گفتگوش مقام انس خلوت است.

و اما نکته التفات دومی، این است که همان جمله: (و چون پروردگارش به او گفت)، هر چند از یک لطف خاصی حکایت می‌کند، که مقتضایش آزادی ابراهیم در گفتگو است، و لیکن از آنجا که ابراهیم ع هر چه باشد بالأخره بنده است، و طبع بنده ذلت و تواضع است، لذا ایجاب می‌کند که خود را در این مقام آزاد و رها نبیند، بلکه در عوض ادب حضور را مراعات کند، چون در غیر اینصورت در حقیقت خود را مختص بمقام قرب، و متشرف بحظیره انس حساب کرده، در حالی که ادب بندگی اقتضاء میکند او در همان حال هم خود را یکی از بندگان ذلیل و مرئوس ببیند، و در برابر کسی اظهار ذلت کند، که تمامی عالمیان در برابرش تسلیم هستند، پس نیاید می‌گفت: (اسلمت لک، من تسلیم توام) بلکه باید می‌گفت: (اسلمت لرب العالمین، تسلیم آنم که همه عالم مرئوس و تسلیم اویند). (طباطبایی، ج ۱ ص ۴۵۳)

۶- «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»

اینکه فرمود: "تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ" و فرمود: "تَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ"، برای این بود که آبروی فقرا را حفظ نموده و راز آنان را بیوشانند، و پرده تعفف آنان را هتک نکرده باشد، چون معروف شدن فقرا نزد همه مردم نوعی خواری و اظهار ذلت ایشان است، به خلاف اینکه خطاب را تنها متوجه رسول خدا ص کند، و بفرماید: "تو ایشان را به سیمایشان می‌شناسی" برای اینکه آن جناب پیامبری است که به سوی فقرا و اغنیا و همه طبقات مبعوث شده، نسبت به همه رؤوف و مهربان است، و به نظر ما برای او از حال فقرا گفتن نه کسر شان ایشان است، و نه آبروریزی از آنان، و خدا داناتر است - نکته التفات از همه مسلمین به خطاب به شخص رسول خدا ص این است. (طباطبایی ج ۲ ص ۶۱۴)

۷- «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْفَلُونَ»*

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ»^{۲۱}

در این دو آیه، یعنی آیه "وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... يُبْعَثُونَ" التفات از خطاب به غیبت بکار رفته و شاید نکته آن این بوده که در هر دو، مساله معاد و روز بعث که مشرکین منکر آن بودند به میان می‌آید، لذا

خطاب از ایشان به رسول خدا (ص) متوجه شده تا بدین وسیله، هم مطلب بیان شده باشد و هم با اعتراض آنان مواجه نگردد. (طباطبایی ج ۱۲ ص ۳۲۴)

۸- «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^{۲۲}

بنا بر این آیه شریفه، التفاتی از حضور به غیبت بکار رفته، چون با اینکه روی سخن با رسول خدا (ص) است، در عین حال نمی‌فرماید: (آنها که کتابشان داده‌ایم تو را می‌شناسند)، بلکه می‌فرماید: (او را می‌شناسند)، کانه رسول خدا (ص) را غایب حساب کرده، و خطاب را به مؤمنین کرده است، و این بخاطر این بوده که توضیح دهد: امر رسول خدا (ص) نزد اهل کتاب واضح است، و این نظم و اسلوب نظیر سخن گفتن کسی است که با جماعتی حرف می‌زند، ولی خطاب را متوجه یکی از آنها می‌کند، تا فضیلت او را آشکار سازد، و این سیاق را هم چنان ادامه می‌دهد و با او حرف می‌زند، و دیگران می‌شنوند، تا برسند بمطلبی که مربوط به شخص آن یک نفر است، وقتی به اینجا می‌رسد، روی خود از او گردانده، متوجه جماعت حاضر در مجلس می‌کند، و چون آن مطلب بسر رسید، دوباره رو بان شخص نموده سخنان خود را ادامه می‌دهد، این مثال را بدان جهت زدیم، تا متوجه شوی التفات در آیه بخاطر چه بوده است. (طباطبایی، ج ۱، ص ۴۹۱)

۹- «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^{۲۳}

خداوند فرموده است «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و فرمود «وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ» و عدول از این گفته به روش التفات _توجه از خطاب به غیبت_ برای تعظیم شأن رسول اکرم (ص) و با اهمیت دانستن استغفار او و توجه دادن به این است که شفاعت کسی که نامش فرستاده خداست دارای ارزش و حرمت است. (طبرسی، ج ۱، ص ۶۱۹)

^{۲۲} بقره ۱۴۶

^{۲۳} نساء ۶۴

۱۰- «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَا مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ»^{۲۴}

در این آیه در «فَأَنْبَتْنَا بِهِ» التفاتی از غیبت به متکلم شده است، به سبب بیان نکته دقیقی است، و آن تأکید است بر این که عمل رویاندن درختان مخصوص ذات اوست و این که رویاندن و ایجاد باغهایی این چنین بهجت زا و مسرت انگیز در توانایی هیچ کس نیست جز ذات احدیت. (طبرسی، ج ۴، ص: ۴۸۳)

نتیجه:

با توجه به آیات متنوعی که در بحث التفات مورد بررسی قرار گرفت به کار کرد های خاص و زیبای این مبحث بلاغی در لسان خداوند حکیم پی برده شد. همچنین روشن شد برای بهره برداری و تعمیق هرچه بیشتر مباحث چاره‌ای جزء کاربردی سازی علوم نیست.

منابع:

طباطبایی، تفسیر المیزان، محمد حسین، ۲۰ جلد، جامعه مدرسین حوزه، قم، ۱۳۷۴ ه. ش، چاپ ۵

طبرسی، فضل بن حسین، تفسیر جوامع الجامع، ۴ جلد، حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۲ ه. ق

عتیق، عبد العزیز، علم البدیع، ۱ جلد، دار النهضه العربیه، بیروت

فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، ۹ جلد، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ ه. ش، چاپ ۲

محمدی بامیانی، غلامعلی، دروس فی البلاغه، ۴ جلد، موسسه البلاغ، بیروت

هاشمی، احمد، جواهر البلاغه، ۲ جلد، بلاغت، قم، ۱۳۸۸